

دست‌ها

(معجزات و کرامات جوادالائمه علیه السلام)

■ شفای چشم

به همراه امام رضا علیه السلام در مکه بودم. به حضرت عرض کردم می‌خواهم به مدینه بروم، نامه‌ای برای ابی جعفر بن‌گار تا با خود ببرم.

امام رضا علیه السلام تبسمی کرد و نامه‌ای نوشت. به مدینه رفتم در حالی که چشم‌هایم به دردی مبتلا بود. به در خانه امام جواد علیه السلام رفتم، نامه را تحویل دادم. «موفق» غلام امام گفت: سر نامه را بگشا و در پیش روی امام قرار ده. این کار را کردم، آنگاه حضرت جواد علیه السلام فرمود: ای محمد وضعیت چشم‌ت چگونه است؟ عرض کردم یابن رسول الله، همان‌گونه که مشاهده می‌فرمایید بیمار است و نورش رفته است. حضرت جواد علیه السلام دستش را دراز کرد، بر چشم کشید، بینایی‌ام چون سالم‌ترین زمانش گشت. دست‌ها و پاهای حضرت را بوسیدم و در حالی بازگشتم که بینایی‌ام را باز یافته بودم و این در زمانی بود که سن حضرت کمتر از سه سال بود.

■ آزادی از زندان

اباصلت می‌گوید: پس از دفن حضرت رضا علیه السلام به دستور مأمون یک سال زندانی شدم. پس از یک سال از تنگی زندان و شب‌نخوابی به ستوه آمدم، دعا کردم و برای رهایی از زندان به محمد و آل محمد علیهم السلام متوسل شدم. از خداوند خواستم به برکت آل محمد علیهم السلام در کار من گشایشی انجام دهد. هنوز دعایم به آخر نرسیده بود که حضرت ابی جعفر علیه السلام نجات‌بخش گرفتاران عالم، وارد زندان شد و فرمود: ای اباصلت از تنگنای زندان بی‌تاب شده‌ای. عرض کردم: به خدا سوگند سخت بی‌تابم. فرمود: برخیز، دستی به زنجیرها زد و غل و زنجیرها از دست و پای من بر زمین افتاد. سپس دست مرا گرفت و از کنار نگهبانان زندان عبور داد. نگهبانان در حالی که مرا نظاره می‌کردند، توان سخن گفتن با مرا نداشتند و از زندان خارج شدم. سپس حضرت فرمود: برو در امان خدا که هرگز نه دست مأمون به تو می‌رسد و نه دست تو به مأمون. اباصلت می‌گوید: همان‌گونه که حضرت فرمود تا حال مأمون را ندیده‌ام.

■ خشک شدن دست نوازنده

مأمون برای رسیدن به هدفش [بد نام کردن حضرت امام جواد علیه السلام] همه نوع نیرنگی را در خصوص امام جواد علیه السلام به کار برد اما هیچ کدام از آنها برای وی سودی نداشت. به عنوان نمونه پس از به عقد درآوردن دخترش ام‌الفضل

با امام جواد علیه السلام صد کنیز زیبا را انتخاب کرد که هر یک جامی پر از گوهر درخشان در دست داشتند. مأمون به کنیزان دستور داد تا پس از نشستن حضرت در جایگاه دامادی به استقبال وی رفته و به او خوشامد گویند. کنیزکان به سوی حضرت شتافتند و خوشامد گفتند ولی امام هیچ اعتنایی به آنها نکرد.

مخارق عودنواز دربار به مأمون گفت من توان آن را دارم که نقشه‌ات را (وادار کردن حضرت به لهو و لعب) عملی سازم. او که دارای ریشی بلند و صوتی خوش بود در مقابل امام جواد علیه السلام نشست و شروع به خواندن آواز کرد. کسانی که در آنجا حضور داشتند، گرد مخارق حلقه زدند. هنگامی که مخارق شروع به نواختن عود و آواز خوانی کرد، امام جواد علیه السلام سر مبارک خود را متوجه او کرد و بر وی نگیب زد و فرمود: «اتق الله یا ذالعتنون؛ از خدا بترس ای ریش بلند». دست مخارق از حرکت ایستاد، عود از دستش افتاد و دیگر هرگز نتوانست عود بنوازد.

■ شهادت عصا بر امامت

روزی برای زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته بودم که امام جواد علیه السلام را دیدم، با او درباره مسائل گوناگونی مناظره کردم، همه را پاسخ داد. به او گفتم: خواستم از شما چیزی بپرسم اما شرم دارم از پرسش. امام فرمودند: بدون آنکه سؤالت را بپرسی من پاسخ آن را می‌دهم. تو می‌خواهی بپرسی امام کیست؟ گفتم: آری به خدا سوگند. فرمود: منم. گفتم: بر این مدعا نشانه و حجتی داری؟ در این لحظه عصایی که در دست امام بود به سخن آمد و گفت: همانا او مولای من، حجت خدا و امام این زمان است.

■ پیام‌های دریافتی (کلمات قصار امام جواد علیه السلام)

- اطمینان به خداوند، بهای هر چیز ارزشمند است و برای ترقی و بلند مقامی، چنان نردبان است.
- همتشینی با بدکار همچون شمشیر برهنه است که منظره‌اش زیبا و اثرش زشت و ناپسند است.
- شهوت‌ها ناشی از ضعف و زبونی دل است.
- رفتن به سوی خدا با قلب، از به زحمت انداختن تن، به واسطه عمل، رساننده‌تر است.
- حسن خلق، در رأس نامه اعمال مؤمن است.
- زیبایی [انسان] در زبان اوست.
- هرکس پنهانی برادرش را نصیحت کند، او را آراسته است و اگر آشکارا چنین کند، وی را زشت گردانده.